



A Semantic Analysis of the Lexeme Kalimah and Its Inclusive Semantic Scope for the Concept of “Language” in the Qurʾān

Mansoor doagoo^{a*} Jalal Marami^b

^a PhD graduate, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. (mdk.doagoo@gmail.com)

^b Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran. (jalalmarami@atu.ac.ir)

KEYWORDS

Holy Qurʾān;
Language;
Kalimah;
Semantic Scope;
Qurʾānic Semantics

ABSTRACT

The concepts of language and communication in the Qurʾān are articulated through a network of interrelated lexical items, including lafz (utterance), qawl (speech), lisān (tongue or language), bayān (expression), and kalimah (word), each of which carries a distinct semantic load within Qurʾānic discourse. Previous studies have typically examined these concepts either through isolated single term analyses or through comparisons restricted to a limited set of vocabulary, most commonly kalimah and qawl. The present study adopts a comprehensive and systematic approach by analyzing the semantic field of the central lexeme kalimah alongside all related lexical items in the same domain—namely lisān, lafz, qawl, bayān, and lughā. The significance of this investigation lies in moving beyond conventional grammatical definitions in order to uncover the deeper ontological dimensions of language within the logic of revelation. Using a descriptive analytical method, the study explains the rationale underlying the Qurʾān’s selective lexical usage and delineates the semantic boundaries of each term. The findings demonstrate that the absence of the term lughā in the Qurʾān to denote the concept of language—and its etymological connection to laghw (vain or meaningless speech)—reflects a deliberate and meaningful lexical choice. The analysis further shows that lexemes such as lafz, which denotes the sonic dimension of speech; lisān, which refers to the physical instrument of articulation; and qawl, which conveys the report or act of speech, represent more limited concepts that function within the broader semantic scope of kalimah. In the epistemic structure of the Qurʾān, kalimah therefore possesses semantic inclusiveness and conceptual dominance. Its essential meaning may be defined as the “manifestation of inner intention” (ibrāz mā fī al ḍamīr), encompassing a wide spectrum that extends from material speech to intellectual discourse, from ontological realities (ḥaqāʾiq takwīnīyah) to concrete entities such as the historical existence of Jesus Christ, and from communicative expression to revelatory speech. Accordingly, kalimah emerges as the most comprehensive communicative concept in the Qurʾān, providing the lexical foundation for the proposed theoretical framework known as the “Science of the Word” (ʿIlm al Kalimah).

تحلیل معنایی واژه کلمه و شمول معنایی آن بر مدلولات واژه «زبان» در قرآن کریم

منصوره دعاگو* الف* جلال مرامی ب

الف فارغ التحصیل دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

(mdk.doagoo@gmail.com)

ب دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. (jalalmarami@atu.ac.ir)

واژگان کلیدی	چکیده
کلمه، شمول معنایی، مدلولات زبان، قرآن.	مفهوم «زبان» و «ارتباط» در قرآن کریم از طریق شبکه درهم تنیده‌ای از واژگان نظیر «لفظ»، «قول»، «لسان»، «بیان» و «کلمه» ترسیم شده است که هر یک بار معنایی ویژه‌ای دارند. تاکنون پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه، اغلب با به بررسی تک‌واژه‌ای این مفاهیم پرداخته‌اند و یا مقایسه‌ی خود را به دایره محدودی از واژگان (مانند کلمه و قول) منحصر کرده‌اند؛ ولی در این پژوهش تلاش شده است تا با نگاهی جامع و نظام‌مند، میدان معنایی واژه محوری «کلمه» در کنار تمام واژگان هم‌حوزه (شامل لسان، لفظ، قول، بیان و لغت) واکاوی شود. اهمیت این تحقیق در عبور از تعاریف رایج نحوی و آشکارسازی لایه‌های عمیق وجودی زبان در منطق وحی است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به تبیین منطقی‌گزینش‌های خاص واژگانی در قرآن و تعیین حدود معنایی هر واژه می‌پردازد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که عدم به‌کارگیری واژه «لغت» برای مفهوم زبان در قرآن و هم‌ریزگی آن با «لغو» (سخن بیپرده)، نشان‌دهنده دقت در انتخاب واژگان جهت‌مند است. همچنین مشخص شد واژگانی چون «لفظ» (بعد صوتی)، «لسان» (ابزار مادی) و «قول» (گزارش گفتار)، مفاهیمی محدود هستند که در ذیل دایره‌ی وسیع «کلمه» تعریف می‌شوند. نتیجه آنکه «کلمه» در هندسه معرفتی قرآن، دارای شمول و سیطره معنایی است و حقیقت آن «براز مافی‌الضمیر» می‌باشد که گستره‌ای وسیع از «کلام مادی» تا مراتب «عقلی»، «حقایق تکوینی» و «عینی» مانند وجود عینی مسیح علیه‌السلام و «وحیانی» را در بر می‌گیرد و جامع‌ترین مفهوم ارتباطی در قرآن محسوب می‌شود؛ امری که زیربنای واژگانی لازم برای استقرار «نظریه علم‌الکلمه» را فراهم می‌آورد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۲۸	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۲	

پرتال جامع علوم انسانی

التحليل الدلالي لكلمة "كلمة" ودلالاتها في معاني كلمة "لغة" في القرآن الكريم

منصوره دعاگو^أ جلال مرآمی^ب

^أ خريجة الدكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب الفارسية واللغات الاجنبية، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران. (mdk.doagoo@gmail.com)

^ب أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب الفارسية واللغات الاجنبية، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران. (jalalmarami@atu.ac.ir)

الكلمات المفتاحية:	الملخص
الشمول الدلالي، الكلمة، مدلولات اللغة، القرآن الكريم. تاريخ الاستلام: ١٤٠٤/١٠/٢٨ تاريخ المراجعة: ١٤٠٤/١١/١٣ تاريخ القبول: ١٤٠٤/١٢/٠٢	<p>يَتَجَلَّى مفهومًا "اللغة" و"التواصل" في القرآن الكريم من خلال شبكة معجمية متشابكة تضم مفردات نظير: "اللفظ"، و"القول"، و"اللسان"، و"البيان"، و"الكلمة"، حيث تستقل كل مفردة منها بمحمولة دلالية خاصة. وغالباً ما اقتصرت الدراسات السابقة في هذا الحقل إما على دراسة هذه المفاهيم دراسة إفرادية، أو حصرت مقارباتها في نطاق ضيق من المفردات (كالمقارنة بين الكلمة والقول)؛ في حين تسعى هذه الدراسة، من خلال رؤية شمولية ومنهجية، إلى استكشاف الحقل الدلالي للمفردة المحورية "الكلمة" جنباً إلى جنب مع نظيراتها في الحقل ذاته (اللسان، اللفظ، القول، البيان، اللغة). وتنبثق أهمية هذا البحث من محاولته تجاوز التعريفات النحوية السائدة، والكشف عن الطبقات الوجودية العميقة للغة في منطق الوحي. وتعتمد الدراسة على المنهج الوصفي التحليلي لتبيان المنطق الكامن وراء الاصطفاء المعجمي في القرآن الكريم، وتحديد التخوم الدلالية لكل مفردة. وتُظهر نتائج البحث أن إعراض القرآن الكريم عن توظيف مفردة "لغة" للتعبير عن مفهوم التواصل، واشتراكها الجذري مع لفظة "الغو" (الكلام الباطل)، يعكسان دقة متناهية في الانتقاء المعجمي الهادف. كما تبين أن مفردات من قبيل: "اللفظ" (بعده الصوتي)، و"اللسان" (أداته المادية)، و"القول" (حكاية التلفظ)، تمثل مفاهيم ذات دلالات مقيّدة تندرج تحت المظلة الدلالية الواسعة لـ "الكلمة".</p> <p>وخلاصة القول، إن «الكلمة» تحظى بشمول وهيمنة دلالية في الهندسة المعرفية للقرآن الكريم، وتتمثل حقيقتها في «إبراز ما في الضمير»، ليتسع مداها شاملاً «الكلام المادي»، صعوداً إلى المراتب «العقلية»، و«الحقائق التكوينية» و«العينية» (كوجود المسيح عليه السلام العيني)، وصولاً إلى الأبعاد «الوحيانية»، مما يجعلها أجمع مفهوم تواصل في النص القرآني؛ وهو ما يمهد الأرضية المعجمية اللازمة لإرساء دعائم «نظرية علم الكلمة».</p>

۱- مقدمه

۱-۱- کلیات و بیان مسئله

واژه «کلمه» در نظام معنایی قرآن کریم، فراتر از یک قرارداد زبانی یا یک واحد صوتی، به عنوان واسطه‌ای برای تجلی امر الهی و پیونددهنده انسان با حقیقت هستی مطرح است. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین جایگاه بنیادین «کلمه» به عنوان سنگ بنای نظریه نوین «علم الکلمه» در مقابل رویکردهای رایج زبان‌شناختی (علم اللسان) است. در پارادایم زبان‌شناسی مدرن، دلالت‌ها عمدتاً قراردادی و محصور در روابط لفظی است، اما در نظام معنایی قرآن کریم که مبتنی بر «نظریه روح‌المعانی» است، «کلمه» ساحتی وجودی می‌یابد که قابلیت اطلاق بر اعیان خارجی و حقایق تکوینی را دارد.

پژوهش حاضر در واقع تکمیل‌کننده و قوام‌بخش کلان‌پروژه‌ای است که نگارنده در راستای تأسیس و تبیین «نظریه علم الکلمه» دنبال کرده است. نگارنده در پژوهش‌های پیشین خود، ارکان مختلف این نظریه را در مجلات معتبر علمی به چاپ رسانده است که شرح آن بدین قرار است:

ابتدا اصول کلی این علم در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مقایسه‌ای روش‌شناسی علم الکلمه و علم اللسان در حوزه فهم متن (بر اساس نظریه روح‌المعانی)» در مجله پژوهش دینی تبیین گردید. سپس جهت استحکام مبانی فلسفی دلالت در این نظریه، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل تطبیقی دال و مدلول از قرارداد سوسور تا دیفرانس دریدا و نظریه وحدت در کثرت حکمت متعالیه صدرایی» توسط نگارنده در مجله آموزه‌های فلسفه اسلامی منتشر شد.

در گام‌های بعدی، کاربرت عملی این نظریه بر روی واژگان خاص قرآنی آزموده شد؛ چنانکه نگارنده در مقاله «بررسی معنای واژه ضرب در قرآن بر اساس نظریه روح‌معانی با تأکید بر روابط هم‌نشینی» در مجله پژوهش دینی و همچنین مقاله «تبیین تشکیکی معنایی ریشه ح ی ی در قرآن بر اساس نظریه روح‌معانی» در مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث، کارایی این نظریه را نشان داده است.

با این وجود، آنچه در این منظومه پژوهشی به عنوان یک خلأ بنیادین باقی مانده و نگارنده در این مقاله قصد پرداختن به آن را دارد، تبیین خود مفهوم «کلمه» و تعیین نسبت آن با مفاهیم رقیب مانند «زبان» است. به عبارت دیگر، نگارنده اگرچه اصول و کاربرت علم الکلمه را پیش‌تر اثبات کرده، اما «مقدمه قرآنی» و مبانی واژگانی اینکه چرا اساساً قرآن محوریت را به «کلمه» داده و نه «لسان»، نیازمند پژوهشی مستقل بود که تحقیق حاضر عهده‌دار آن است.

۱-۲- اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت این تحقیق در «تأسیس مبانی واژگانی نظریه علم الکلمه» نهفته است. ضرورت این پژوهش آنجاست که تا زمانی که شمول معنایی «کلمه» نسبت به «لسان» و «لفظ» به صورت دقیق و در قالب یک پژوهش مستقل اثبات نشود، ادعای برتری هستی‌شناسانه «علم الکلمه» بر زبان‌شناسی‌های رایج، فاقد پشتوانه صریح واژه‌شناختی خواهد بود.

این پژوهش نشان می‌دهد که «کلمه» به دلیل عمق معنایی خود، حوزه گسترده‌تری از مفاهیم (از کلام مادی تا حقایق تکوینی) را پوشش می‌دهد و نسبت به واژگانی چون «لفظ» و «لسان»، دارای سیطره معنایی است؛ امری که برای اثبات جامعیت نظریه روح‌المعانی و استحکام بنای «علم الکلمه» که نگارنده پایه‌گذار آن است، حیاتی است.

۱-۳- پیشینه پژوهش

اگرچه تاکنون پژوهش‌هایی پیرامون واژگان مرتبط با زبان و گفتار در قرآن کریم صورت گرفته است، اما بررسی انتقادی آن‌ها نشان می‌دهد که جای یک نگاه کل‌نگر و شبکه‌ای به این مفاهیم همچنان خالی است. از جمله مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. مقاله «بررسی واژه کلمه در قرآن» (بشیر جم، مجله مطالعات ادبی متون اسلامی): این پژوهش با اتکا به روش تحلیل واژگانی-آماری، صرفاً به واکاوی دامنه معنایی واژه «کلمه» در بافت‌های مختلف بسنده کرده است. خلأ اصلی این تحقیق، انزوای مفهومی آن و غفلت کامل از بررسی ارتباط، تقاطع و شمول این واژه نسبت به سایر مفاهیم مرتبط در میدان معنایی «زبان» است.

۲. مقاله «معناشناسی کلمه در قرآن کریم با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی» (شفیع زاده و همکاران، مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث): این مطالعه اگرچه گامی به سوی بررسی‌های شبکه‌ای برداشته، اما تنها به تفاوت واژه «کلمه» با دو واژه «قول» و «لفظ» پرداخته است و پیوند و اتصال معنایی بین آنها برقرار نکرده است و همچنین از سایر مدلولات کلیدی زبان (مانند بیان، لسان، نطق و...) غافل مانده است.

۳. پژوهش «تفاوت معنایی سه واژه لفظ، کلمه و قول» (انصاریان، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی): این مقاله با رویکردی تفکیکی، صرفاً تفاوت‌های لغوی و کاربردی این سه واژه را گزارش کرده است. ضعف عمده این پژوهش آن است که در حد بیان تفاوت‌ها متوقف شده و نتوانسته است یک «مدل یکپارچه و سلسله‌مراتبی» برای تعیین جایگاه دقیق هر واژه در کل شبکه معنایی قرآن ارائه دهد؛ در حالی که فهم دقیق این واژگان نیازمند تبیین نظام‌مند آن‌هاست.

۴. مقاله «وجه معنایی واژه قول در قرآن کریم» (شمخی، مجله قرآن و علوم بشری): این تحقیق نیز رویکردی کاملاً تک‌محوری داشته و منحصرأ بر وجوه معنایی واژه «قول» تمرکز کرده است و هیچ‌گونه نگاه تطبیقی یا تحلیلی نسبت به واژه جامع‌تری مانند «کلمه» ندارد.

تمایز پژوهش حاضر:

برخلاف پژوهش‌های یادشده که رویکردی جزئی‌نگر، آماری یا محدود به چند واژه خاص داشته‌اند، نوآوری پژوهش حاضر در ارائه یک تحلیل معنایی یکپارچه است. این مقاله نشان می‌دهد که واژه «کلمه» یک مفهوم پایه و هسته مرکزی است که سایر مدلولات زبانی (لفظ، قول، لسان، بیان و...) به صورت سلسله‌مراتبی و با کارکردهای مشخص (ابزاری، ارتباطی، کمالی) تحت شمول معنایی آن قرار می‌گیرند.

بررسی هم‌زمان این واژه‌ها در چارچوبی تطبیقی و با هدف تکمیل نظریه علم الکلمه، تاکنون در پژوهش‌های مستند قرآنی گزارش نشده و همین شکاف معرفتی، ضرورت انجام مطالعه حاضر را اثبات می‌کند.

این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی تدوین شده است. در این مسیر ابتدا معانی واژگان از منابع لغت‌شناسی استخراج و سپس کاربرد آن‌ها در متون قرآنی و تفسیری مورد واکاوی و مقایسه قرار می‌گیرد تا به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که: واژه «کلمه» در متن قرآنی در مقایسه با واژگان هم‌حوزه (لسان، لفظ، بیان و لغت) از چه گستره معنایی و کارکردی برخوردار است؟

۱- مدلولات زبان در علوم مختلف

رویگرد علوم مختلف به مقوله زبان، بر اساس موضوع و غایت هر علم متفاوت است. در علمی همچون نحو و منطق، «لسان» به عنوان یک پدیده فرهنگی یا قومی موضوعیت مستقل ندارد، بلکه صرفاً به عنوان ابزاری برای انتقال معنا و پیام تلقی می‌شود. در این دانش‌ها، تمرکز اصلی بر تحلیل «لفظ» و «کلمه» است؛ چنان‌که علمای نحو، لفظ را جنس کلام دانسته و رابطه آن با کلمه را «عموم و خصوص مطلق» تعریف می‌کنند. بدین معنا که هر کلمه‌ای لفظ است، اما هر لفظی کلمه نیست. سیوطی در این باره تصریح می‌کند که لفظ به دو قسم مهمل و مستعمل تقسیم می‌شود و کلمه همان لفظ مستعمل است (سیوطی، ۱۳۷۷: ج ۱: ۲۲). علم منطق نیز نگاهی فراقومی و جهانی به زبان دارد و از «لغت» به عنوان زبان‌های خاص اقوام تعبیر می‌کند؛ چنان‌که مرحوم مظفر می‌نویسد: «المنطق علم لا یختص بأهل لغة خاصة»؛ یعنی منطق علمی است که به زبان قوم خاصی اختصاص ندارد (مظفر، ۱۴۲۴ق: ۳۴).

در مقابل این نگاه ساختاری، در دانش فقه‌اللغه رویکرد متفاوتی به چشم می‌خورد. اگرچه در گذشته دانشمندانی مانند ثعالبی در «فقه‌اللغه و سر‌العربی» رویکرد خود را بیشتر بر گردآوری نام‌های اشیاء متمرکز می‌کردند، اما نگاه عمیق‌تر را می‌توان نزد ابن جنی یافت که لغت را مجموعه‌ای از اصوات برای بیان مقاصد می‌داند: «أصوات یعبر بها کل قوم عن أغراضهم» (ابن جنی، ۱۹۵۲: ۳۳). ابن خلدون نیز با رویکردی مشابه، زبان را فعلی لسانی ناشی از قصد افاده کلام می‌داند که در هر امتی تابع اصطلاحات خاص آنان است (ابن خلدون، ۱۹۹۳، ج ۲: ۲۹۵). بنابراین به طور کلی می‌توان گفت علوم کلاسیک، زبان را یا از منظر ساختار و قواعد دلالت (مانند منطق) و یا از منظر کاربرد و بیان مقاصد در بستر اجتماع و ادبیات (مانند معانی و بیان) مورد واکاوی قرار داده‌اند.

برآیند مباحث فوق نشان می‌دهد که در مواجهه علوم بشری با پدیده زبان، هر دانش در حصار واژگان خاصی محدود مانده است: علم «نحو و منطق» با تمرکز بر واژگان «لفظ» و «کلمه»، زبان را صرفاً در حد یک «ساختار صوتی» و «ابزار دلالت» بررسی کرده‌اند و «فقه‌اللغه و جامعه‌شناسی» با محوریت واژه «لغت»، آن را به مثابه «اصوات اجتماعی» و «قراردادهای قومی» دیده‌اند. در تمام این رویکردها، زبان یا «لفظی» است برای شنیدن و یا «لغتی» است برای ارتباط گرفتن؛ اما آنچه مغفول مانده، عبور از پوسته ظاهری «لفظ» و «لغت» و توجه به بُعد هستی‌شناسانه و تکوینی «کلمه» است. اینجاست که تفاوت بنیادین نگاه قرآن آشکار می‌شود؛ کتابی که با گذر از این تعاریف ابزاری، افق معنایی جدیدی را پیش روی واژه «کلمه» می‌گشاید.

۲- مدلولات زبان در قرآن

در نظام معنایی قرآن کریم، برخلاف زبان‌های امروزی که ممکن است از یک واژه عمومی برای مفهوم «زبان» استفاده کنند، از شبکه واژگانی متنوعی بهره گرفته شده است. واژگانی نظیر «کلمه»، «لسان»، «لفظ»، «قول» و «بیان» هر یک دارای بار معنایی منحصر به فرد و قلمرو کاربردی ویژه‌ای هستند. در عربی قرآنی، انتخاب هر اصطلاح در موقعیتی خاص و با قصدی متمایز صورت می‌گیرد؛ توجه دقیق به این تفاوت‌های ظریف واژگانی، کلید بازشناسی لایه‌های عمیق مفهومی و کارکردی زبان در ساختار معانی قرآن است که در ادامه به تبیین جایگاه «کلمه» در مقایسه با سایر مفاهیم پرداخته می‌شود.

۳-۱- کلمه در قرآن

ریشه واژه «کلمه» از سه حرف «ک ل م» گرفته شده است که در زبان عربی به معنای «زخم» و «اثر» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۲ / ۵۲۵)، بدین معنا که بر جای خود نشانه و اثری می‌گذارد. اگرچه در اصطلاح علم نحو، کلمه به لفظی گفته می‌شود که معنایی مستقل و مفرد دارد و مواردی همچون اشاره و خط را که فاقد لفظ هستند از دایره خود خارج می‌کند (سیوطی، ۲۰۱۸م، ج ۱: ۲۰)، اما رویکرد قرآنی و هستی‌شناسانه، دامنه‌ی آن را بسیار فراتر از لفظ می‌داند.

بسیاری از محققان علوم قرآنی و مفسران بر این باورند که کلمه وسیع‌تر از صرفاً لفظ است و هر چیزی که بتواند بار معنایی را منتقل کند، کلمه محسوب می‌شود؛ خواه لفظ باشد، خواه اشاره و یا حتی رفتاری که رساننده‌ی معنا باشد. «حقیقة الکلام الکشف عما فی الضمیر بنوع من الإشارة إليه و الدلالة علیه ... و دل بما علی ما فی ضمیره، و جرت علی ذلك سنة التفهیم و التفهیم، و ربما استعان علی بعض مقاصده بالإشارة بیده أو رأسه أو غیرهما، و ربما استعان علی ذلك بكتابة أو نصب علامة». (طباطبایی، ۱۳۵۲: ۱۳/۱۰۸) «کلام لفظی وضع شده و دال بر ما فی الضمیر، کلام است؛ و همچنین اشاره‌ای که برای ارائه‌ی معنا کافی باشد نیز کلام است؛ چنان که اشاره به دست، به منظور بنشین، بیا و غیره، امر و گفتار است. همچنین وجودهای خارجی معلول علل خودند، و وجود معلول به خاطر سنخیت آن با وجود علتش و این که رابطی پایین‌تر از آن است، با وجود خود از وجود علتش حکایت می‌کند و به ذات خود بر ویژگیهای ذات علتش که در خود پنهان دارد، دلالت می‌کند. پس هر معلولی به خصوصیات وجودش، کلامی است برای علتش که به نفس و کمالاتش از وجود آن سخن می‌گوید؛ و مجموع این خصوصیات به طور پیچیده، کلمه‌ای از کلمات علتش می‌باشند و هریک از موجودات، که وجودش نمونه‌ای برای کمال علت فیاض او می‌باشند و مجموع آنها، و مجموع عالم امکان، کلام خداوندند و از آن سخن می‌گویند و اسماء و صفات پنهان او. «(عضیمه، ۱۳۸۰: ۵۱۸). به بیان دیگر، حقیقت کلمه فهمانیدن معنا به شونده است، حتی اگر به واسطه گفتگو یا به کار بردن اشاره و الفاظ نباشد» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۲۸۷/۴).

در منطق قرآن کریم، که مشتقات این ریشه ۷۵ بار در آن به کار رفته است، «کلمه» از سطح قراردادهای زبانی عبور کرده و به سطح «حقایق وجودی» می‌رسد. در قرآن، کلمه به هر نوع اثری اشاره دارد که از جانب خداوند صادر می‌شود و برون‌دادی از حقیقت است. این اثر گاهی به صورت «وحی و کلام تشریحی» است (مانند: بقره: ۷۵)، گاهی به صورت «قضا و قدر حتمی الهی» (مانند: طه: ۱۲۹)، و گاهی به صورت «موجودات عینی و خارجی». چنانکه حضرت عیسی (ع) به عنوان «کلمة الله» معرفی شده است: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ» (نساء: ۱۷۱). حتی فراتر از آن، تمام مخلوقات هستی به عنوان کلمات پروردگار که پایان‌ناپذیرند، شناخته می‌شوند: «لَقَدْ أَلْقَى الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعُ كَلِمَاتُ رَبِّي» (کهف: ۱۰۹). علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «هر موجودی کلمه‌ای از کلمات خدای متعال است؛ با این تفاوت که سایر پدیده‌ها با اسباب عادی درآمیخته‌اند، و آنچه به سبب آن، عیسی (ع) به‌طور ویژه به عنوان «کلمه» نامیده شد، فقدان برخی از اسباب عادی در پدید آمدن اوست.» (طباطبایی، ۱۳۵۲: ۱۴۹/۵)

این توسعه معنایی در نگاه حکمای اسلامی نیز بازتاب یافته است. در حکمت صدرایی، حقیقت کلمه «ابراز ما فی الضمیر» (آشکار ساختن نهان) است. ملاصدرا در این باره می‌گوید: «تکلم مصدر صفتی است که موثر در غیر باشد، یعنی آن چه از عنوان کلام و تکلم اخذ شده است، مسأله تأثیر و جرح در غیر است، کلام از جهت این که اثر و انفعالی در گوش و نفس دیگران ایجاد می‌کند، کلام نامیده شده و فایده آن اعلام و اظهار نهان و درون است و کلام یعنی انشاء و ایجاد چیزی که بر درون و ضمیر متکلم دلالت کند. «صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ۵/۷» «معنای حقیقی تکلم ابراز آن چیزی است که در ضمیر متکلم است و در این لفظ تکلم با زبان و لب خصوصیتی ندارد، اگر چه واضع در هنگام وضع در نظرش چنین تکلمی بوده، تکلم مقید به آن نیست، بنابراین می‌توان تکلم را برای هر آن چه که ابراز آن در ضمیر است به کار برد،...همچنان که اگر شخصی با اشاره سخن بگوید مصداق کلام است، زیرا شخص ابراز ضمیر خود را با اشاره انجام می‌دهد، کاربرد متکلم درباره انسان به این جهت است که کلمات نسبت به او قیام صدوری دارند.» (خمینی، ۱۳۸۱، ۲/۳۴۶ - ۳۴۸) قیام صدوری به این معنا است که «نفس انسانی به عنوان مبدأ کلام حقایق را از مراتب مختلف باطن نفس به ظاهر اعطا می‌کند و تمام کارها را از اعماق درون تا به ظاهر یعنی نازل‌ترین مرتبه‌ی ظهور کلمه که نفس و هوا و برخورد آن با مخارج دهان و مانند آن را برای اظهار کلمات انجام می‌دهد.» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ۷/۱۱) امام خمینی در تفسیر واژه کلمه می‌گوید: «وجود به هراندازه که در ارائه و دلالت و کشف و اعراب از «ما فی

الغیب» کامل باشد، به همان اندازه کلمه است. پس بعضی از وجودات، مانند عقل اول و سایر عقول کلمات تامه و بعضی از وجودات، مثل موجودات عالم طبیعت کلمات ناقصه می‌باشند». (ایازی، ۱۳۸۶: ۴۵۶)

پس «ابراز ما فی الضمیر» بر هر چه از اشاره، کلام، خط و رفتار و فعل اشاره دارد، در نهج البلاغه از فعل خداوند تعبیر به کلام می‌شود: «انما یقول لما أراد کونه کن فیکون لا بصوت یقرع و لا بنداء یسمع و انما کلامه سبحانه فعله». (نهج البلاغه، ۱۳۹۳، ۶۵۶) یعنی: خداوند هرگاه اراده کند که چیزی به وجود آید، فقط فرمان «باش» را صادر می‌کند و آن چیز تحقق می‌یابد؛ نه صدایی در کار است که گوش بشنود و نه ندایی که شنیده شود. در واقع، کلام خداوند همان فعل و اراده وجودبخش اوست (نهج البلاغه، ۱۳۹۳، ۶۵۶)؛ این معنا در آیات قرآن نیز صراحت دارد، مانند: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲)،

این دیدگاه، با تعاریف مدرن زبان‌شناسی که زبان را «نظامی از نشانه‌ها» (شامل حرکت، رنگ و صدا) می‌دانند، هم‌خوانی دارد (صفوی، ۱۳۹۱: ۲۴).

۳-۱-۱- تفاوت معنایی کلمه به صورت اسم و فعل

تحلیل کاربردهای قرآنی نشان می‌دهد که واژه «کلمه» بسته به ساختار نحوی (اسم یا فعل)، دو بار معنایی متفاوت را حمل می‌کند که نشان‌دهنده ظرفیت بالای این واژه برای پوشش ساحات مختلف هستی است:

الف) کلمه در جایگاه فعل (نماد تجدد و سیوروت):

زمانی که این واژه به صورت فعل به کار می‌رود، نشان‌دهنده «تجدد»، «دگرگونی» و «وقوع یک رویداد در زمان» است و معمولاً بر امری گذرا دلالت دارد.

این نکته در آیاتی نظیر «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمِ أَنْسِيًّا» (مریم: ۲۶) مشهود است؛ در اینجا فعل بیانگر آن است که این «عدم تکلم» یک وضعیت موقت و گذراست. همچنین در آیه «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء: ۱۶۴)، فعل نشان‌دهنده تحقق یک ارتباط خاص و تنوع در بیان در بستر زمان است.

ب) کلمه در جایگاه اسم (نماد ثبات و حقیقت):

در مقابل، هرگاه این واژه به صورت اسم به کار رفته، دلالت بر «ثبات»، «استواری» و «تحقق قطعی» دارد. قرآن کریم از تمام ظرفیت‌های اسمی این ریشه بهره برده است؛ چه به صورت «کلم» (که جمع کثرت است و سیبویه آن را شامل اسم و فعل و حرف می‌داند) و چه به صورت «کلام» (که اسم جنس است و بر قلیل و کثیر دلالت دارد) (ابن منظور، ۵۲۳/۱۲).

اما نکته مهم اینجاست که قرآن از این قالب‌های اسمی (جامد) برای بیان حقایق تغییرناپذیر استفاده کرده است. آیاتی همچون «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ» (آل عمران: ۳۹)، «مَتَّ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام: ۱۱۵) و «كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (توبه: ۴۰) همگی نشان‌دهنده مفاهیمی ثابت، ابدی و استوار هستند. تأکید بر این ثبات در آیه «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (انعام: ۱۱۵) به اوج می‌رسد که تصریح می‌کند کلمات الهی دستخوش زوال نمی‌شوند.

این نوسان و انعطاف‌پذیری میان دو قطب «ثبات» (در اسم) و «تجدد» (در فعل) نیز دلالت بر وسعت معنایی واژه کلمه در قرآن دارد. بر این اساس «کلمه» دو ساحت هستی را پوشش می‌دهد: هم «ساحت شدن» (رویدادهای زمان‌مند و ارتباطات کلامی) و هم «ساحت بودن» (حقایق وجودی و سنن تغییرناپذیر الهی). بنابراین، «کلمه» در قرآن تنها یک واحد دستوری نیست، بلکه ظرفی وسیع است که گنجایش بیان تمام مراتب هستی، از گفتگوهای روزمره تا ذات حقایق ابدی را داراست.

از منظر معناشناسی زبان‌شناختی، گستردگی واژه «کلمه» نسبت به سایر واژگان هم‌حوزه، از طریق مکانیسم «شمول معنایی» قابل تبیین است؛ پدیده‌ای که ناظر بر «وجود یک رابطه شمول یا به تعبیر دیگر عموم و خصوص میان دو واژه است» (پاکتچی، ۱۳۹۴: ۴۵۸). در این نگاه متعارف، «واژه‌ها ابتدا و بالذات به معانی الفاظ مربوط می‌شوند و بالعرض به مدلول‌ها و مصادیق آن‌ها سرایت می‌کنند» (قائمی‌نیا، ۱۴۰۰: ۱۴۰). همچنین در نظریه «توسعه معنایی»، فرض بر این است که «یک ماده در معنا بوده که تدریجاً در حوزه‌های مختلف به صورت طولی توسعه پیدا کرده است» (ایازی و دیگران، ۱۴۰۴: ۹۴).

اما به باور نگارنده، برای فهم دقیق شمول معنایی واژه «کلمه» در متن قرآن، تکیه صرف بر قواعد افقی زبان‌شناسی کافی نیست. شمول معنایی در نظریه مختار این پژوهش، عمیقاً بر «نظریه روح‌المعانی» استوار است. تفاوت بنیادین در اینجاست که در شمول و توسعه معنایی مصطلح، حرکت از لفظ قراردادی به سمت مصادیق است؛ اما در چارچوب روح‌المعانی، یک حقیقت و معنای واحد، بالذات بر تمامی مراتب و مصادیق خود (از کلام مادی تا حقایق وجودی و تکوینی) سرّیان دارد. در واقع، شمول واژه «کلمه» بر سایر مدلولات زبانی در قرآن، یک شمول صرفاً قراردادی نیست، بلکه شمولی از سنخ احاطه وجودی و هستی‌شناسانه است.

۳-۲- تفاوت کلمه با واژگان هم‌حوزه معنایی

در قرآن کریم، مفهوم «زبان و ارتباط گفتاری» از طریق شبکه‌ای از واژگان دارای قرابت معنایی همچون «لسان»، «کلمه»، «قول»، «لفظ» و «بیان» مفهوم‌سازی شده است. اگرچه این واژگان در یک «میدان معنایی» مشترک قرار دارند، اما بر اساس مبانی دقیق معناشناسی قرآن، پدیده ترادف مطلق در متن وحی راه ندارد و هر واژه حامل بار معنایی و کارکرد ویژه خویش است؛ قاعده‌ای که پژوهشگران معاصر نیز بر آن تأکید ورزیده‌اند (ایازی و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۱۴). پالمیر معتقد است: «هم معنایی واقعی میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً یک معنا ندارند». (ر.ک، پالمیر، ۱۳۷۴: ۱۰۷-۱۱۰) از این‌رو، برای تبیین جایگاه محوری و درک شمول واژه «کلمه»، بررسی دقیق فروق لغوی و مرزهای معنایی آن با سایر مفاهیم هم‌حوزه ضروری است.

۳-۲-۱- تفاوت کلمه با لسان

وجه شباهت و دلیل مقایسه این دو واژه آن است که در عرف عام و کاربردهای روزمره، هر دو واژه «لسان» و «کلمه» در یک میدان معنایی مشترک (زبان و ارتباط گفتاری) قرار دارند و غالباً به صورت مترادف برای اشاره به پدیده «سخن گفتن» و «انتقال پیام» به کار می‌روند. با وجود این هم‌پوشانی کارکردی در زبان محاوره، دقت در هندسه قرآنی نشان می‌دهد که واژه «لسان» (که بیش از بیست بار در قرآن کریم به کار رفته است)، بیشتر ناظر به «عضو بدن (جارحه) و نیروی آن» (راغب، ۱۴۱۲: ۷۴۰) بوده و برخلاف «کلمه»، فاقد بار معنایی وجودی و محتوایی است؛ بلکه صرفاً در دو ساحت «ابزاری» و «قراردادی» قابل ردیابی است. از دیدگاه طنطاوی بن جوهری در تفسیر الجواهر، «لسان» یا گفتار ظاهری (که او آن را لسان‌البیان می‌نامد)، ابزاری است که ضرورت وجودش ناشی از محدودیت‌های عالم ماده است. او معتقد است که جسم انسان همچون حجایی، مانع از ارتباط مستقیم و بی‌واسطه ارواح با یکدیگر می‌شود؛ لذا زبان به عنوان یک «ترجمان» پا به عرصه وجود گذاشته است تا معانی نهفته در ضمائر و نفوس انسانی را که به دلیل «قصور طبیعت بشری» و «حجاب جسم» پنهان مانده‌اند، آشکار ساخته و به دیگری منتقل کند. بنابراین، در این نگرش، گفتار ظاهری پاسخی است به نیاز انسان برای شکستن سد مادی بدن جهت انتقال مفاهیم (طنطاوی، ۱۴۲۵: ۱۸۷/۷)».

بررسی سیاق آیات نشان می‌دهد که لسان در وهله نخست به عنوان یک عضو فیزیولوژیک و ابزار مادی تولید صوت مطرح است؛ چنانکه خداوند خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتُجْعَلَ بِهِ» (قیامت: ۱۶) که صراحتاً به حرکت

فیزیکی این عضو اشاره دارد، و یا درخواست حضرت موسی (ع) برای «تیسیر لسان» و رفع گرفتگی آن در آیه «وَإِخْلُفْ عَقْدَهُ مِن لِّسَانِي» (طه: ۲۷) که ناظر به همین بُعد جسمانی و کارکردی است که راغب از آن تعبیر به قوت و نیروی لسان می‌کند. در مرتبه دوم، قرآن کریم لسان را به مثابه «نظام نشانه‌ای» و قرارداد زبانی یک قوم معرفی می‌کند، نظیر آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا يَلْسَانِ قَوْمِهِ» (ابراهیم: ۴)؛ در اینجا لسان ظرفی است که پیام در آن ریخته می‌شود، نه خود پیام و حقیقت آن. قرآن کریم حتی تنوع این نظام‌های زبانی را هم‌ردیف خلقت آسمان‌ها و از نشانه‌های الهی در عالم طبیعت برمی‌شمارد: «وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ» (روم: ۲۲). سید مرتضی از این اختلاف زبانی تعبیرات مختلفی دارد: «اول آن که منظور از اختلاف زبان‌ها، اختلاف در «لغات و قواعد زبانی» است. یعنی خداوند سیستم زبان‌ها را متنوع آفریده است، بدین صورت که یکی عربی حرف بزند، یکی فارسی و... یکی معنای محتمل دیگر، اختلاف در کیفیت نطق که به تفاوت در نحوه ادای کلمه برمی‌گردد، مانند افراد «الْتَّغ» (نوک‌زبانی)، «مَتَّام» (دارای لکنت) یا کسانی که در کلام گیر می‌کنند و دیگر اختلاف در خلقت فیزیکی: که به تفاوت در ساختار آناتومیکی عضو زبان، اشاره دارد، مانند بلند، کوتاه، پهن یا باریک بودن آن در افراد مختلف». (سید مرتضی، ۱۴۳۱: ۲۰۲/۳).

از منظر تحلیل مقایسه‌ای و فلسفی، تفاوت بنیادین میان «لسان» و «کلمه» در این است که لسان همواره جنبه «طریقت» و آلی دارد، اما کلمه دارای «موضوعیت» و اصالت است. اگرچه در زبان‌شناسی مدرن (لسانیات)، تمرکز بر مطالعه لسان به معنای بررسی ساختارهای مادی، صوتی و دستوری است، اما در منطق قرآن، لسان تنها به مثابه «قلمی» در دست گوینده است که وظیفه‌اش انتقال «کلمه» می‌باشد. به بیان دقیق‌تر، رابطه لسان و کلمه، رابطه «ظاهر و باطن» یا «جسم و روح» است؛ لسان محدود به عالم ماده و ناسوت است و ابزاری برای کدگذاری معانی در قالب اصوات و قراردادها محسوب می‌شود، در حالی که کلمه حقیقتی است که می‌تواند مجرد از ماده باشد و دارای مراتبی است که از عالم عقل و لاهوت آغاز شده و در نهایت تنزل، بر لسان جاری می‌شود. بنابراین، «لسان» نقطه اتصال مادی انسان با جهان خارج است که وظیفه دارد «کلمه» (آن حقیقت دارای معنا) را از نهانخانه غیب و ضمیر، به عالم شهادت و محسوسات منتقل کند؛ در نتیجه، اگرچه هر کلمه‌ای برای ظهور در عالم مادی نیازمند لسان است، اما حقیقت کلمه فراتر از لسان و محدودیت‌های قومی و جغرافیایی آن قرار دارد.

۳-۲-۲- تفاوت لفظ با کلمه

بررسی ریشه‌شناختی واژه «لفظ» گویای ماهیت مادی آن است؛ چنان‌که در لغت به معنای «پرتاب کردن و دور انداختن چیزی» (رمی بالشیء و طرحه) آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۶۱/۸). این تعریف لغوی نشان می‌دهد که لفظ، همچون شیئی است که از دهان گوینده به بیرون پرتاب می‌شود و ماهیت آن «صوت و خروج از دهان» است. بر همین اساس، علمای نحو با نگاهی صوری، لفظ را اعم از کلمه دانسته و آن را به دو قسم «مهمل» (بی‌معنا) و «مستعمل» (بامعنا) تقسیم کرده‌اند (ابن عقیل، ۱۳۸۷: ۱۴). اما با گذار از لایه سطحی ادبیات به لایه عمیق معناشناسی قرآنی، این معادله دگرگون می‌شود. در قرآن کریم که تنها یک بار از مشتقات این واژه در آیه «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (ق: ۱۸) استفاده شده، لفظ صرفاً به عنوان لایه صوتی و فیزیکی «قول» معرفی شده است. حال اگر با نگاهی هستی‌شناسانه به مسئله بنگریم، تقسیم‌بندی لفظ به مهمل و مستعمل رنگ می‌بازد؛ زیرا در نظام آفرینش که قرآن آن را سراسر حق می‌داند «ما خلقنا السموات و الأرض و ما بينهما الا بالحق» (آل عمران/۱۹۱)، هیچ پدیده‌ای -حتی صدایی که ما آن را بی‌معنا می‌پنداریم- فاقد هویت وجودی نیست. بر همین اساس است که هر صوتی که از دهان خارج می‌شود، توسط ملک کاتب نوشته می‌گردد، «دلیل این برداشت آن است که عبارت «مِنْ قَوْلٍ»، اسم نکره‌ای است که در سیاق نفی آمده و پیش از آن واژه «مِنْ» برای تأکید افزوده شده است؛ بنابراین این عبارت، نص صریحی در عمومیت است و شامل هر نوع صدایی می‌شود، پس همه چیز بر انسان) نوشته می‌شود، حتی ناله کردن در هنگام بیماری» (مغراوی، ۱۴۳۵: ۴۴۱/۳۲).

بنابراین، آن چیزی که در عرف بشری «لفظ مهمل» نامیده می‌شود، تنها برای شنونده انسانی بی‌معناست، اما در قاموس هستی دارای جایگاه و معناست. با این رویکرد دقیق، رابطه میان این دو واژه برخلاف تصور رایج نحوی، رابطه «عموم و خصوص مطلق» به نفع کلمه است؛ بدین معنا که «کلمه» چتری فراگیر است که تمام مراتب هستی (از مجردات و اعیان خارجی تا نوشتار و وحی) را شامل می‌شود و «لفظ» تنها زیرمجموعه‌ای کوچک و مادی از کلمات است که به صورت صوت ظاهر شده است. پس هر لفظی (حتی به ظاهر مهمل) در حقیقت وجودی خود یک کلمه است، اما هر کلمه‌ای (مانند کلمات وجودی و حقایق مجرد) لزوماً در قالب لفظ و صوت نمی‌گنجد. این تحلیل اثبات می‌کند که در منطق قرآن، کلمه دارای وسعت مطلق است و لفظ در برابر آن محدود به تنگنای عالم ماده و صوت می‌باشد.

۳-۳-۳- تفاوت کلمه با بیان

واژه «بیان» در لغت از ریشه «بین» به معنای فاصله و جدایی (بینونه) گرفته شده و به معنای آشکار کننده و مبین هر چیزی است. (راغب، ۱۴۱۲: ۱۵۶) در قاموس قرآن آمده است: «بیان، بینونه و تبیان همه از بین به معنای وسط هستند؛ چون وجود وسط توأم با انفصال و ظهور و انقطاع است، لذا «بان» را به معنای قطع شدن و آشکار شدن گفته‌اند. بیان به معنی کشف و از نطق اعم است» (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۶۵/۱). «البيان هو التعبير عما في الضمير قال الراغب البيان الكشف عن الشيء و هو أعم من النطق لان النطق مختص بالإنسان و سمى الكلام بيانا لكشفه عن المعنى المقصود و إظهاره» (حقی، بی تا: ۲۸۹/۹)

این تعریف نشان می‌دهد که بیان مفهومی جامع دارد که شامل تمام ابزارهای کشف و آشکارسازی، اعم از نطق، کتابت و استدلال عقلی می‌شود.

واژه «بیان» سه بار در قرآن کریم به کار رفته است: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴)، «كُلُّمُّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (قیامه: ۱۹) و «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۱۳۸). از نظر صرفی، «بیان» مصدر است و استفاده از مصدر در مقام وصف، دلالت بر مبالغه و شدت ظهور صفت دارد (سامرائی، ۲۰۰۷م: ۱۷۶).

در رویکردهای تفسیری و عرفانی، «بیان» به‌عنوان عالی‌ترین مرتبه کشف و «کشف تام» معرفی شده است (خمینی، ۱۳۸۵: ۳۹۵/۲۱). این نگرش مبتنی بر این است که قرآن کریم تنها متن آسمانی است که توانسته «هر آنچه در عالم غیب است» را در خود بگنجاند (انعام: ۵۹). در تفسیر آیه «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، طبرسی (۱۳۳۹، ۵: ۱۹۷) از ابن کيسان نقل می‌کند که مراد از انسان، پیامبر اکرم (ص) و مراد از بیان، علم به «ما کان و ما یکون» است. ابن عربی نیز با تأکید بر مقام انسان کامل معتقد است خداوند پس از خلق انسان، به او «بیان» را آموخت تا بتواند حقایق قرآن را ترجمه و ظاهر کند (محلّی‌الدین، بی تا: ۱۰۸/۳).

برای تبیین دقیق نسبت میان این دو مفهوم، باید به حقیقت «کلمه» بازگشت. چنان‌که گذشت، کلمه در جوهره خود به معنای «براز مافی‌الضمیر» است که دارای مراتبی تشکیکی از الفاظ مادی تا مجردات عقلی و الهی است. بر این اساس، «بیان» مفهومی جدا از کلمه نیست، بلکه «مقام تمامیت ظهور کلمه» است.

زمانی که یک حقیقت (کلمه) از مقام اجمال و غیب خارج شده و در تمامی مراتب هستی به صورت یکپارچه و تام آشکار گردد، به مقام «بیان» می‌رسد.

این تمایز در تفاوت میان مقام «تعلیم الأسماء» (به حضرت آدم) و «تعلیم البیان» (به پیامبر اکرم «ص») نمود می‌یابد:

در مقام کلمه معنای جمع الحقایق نهفته است، در آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (بقره: ۳۱)، خداوند حقایق هستی (کلمات) را در جان آدم نهاد. این مقام، مقام «دارایی» و علم به حقایق است، اما لزوماً به معنای ظهور تام آن حقایق در تمام عوالم نیست.

اما در مقام بیان (ظهور تام)، در «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن: ۴)، سخن از «قدرتِ اظهار» است. انسان کامل در این مقام، نه تنها حامل کلمات (اسماء) است، بلکه همان طور که در تعریف بیان گفته شد که بیان کشف و ظهور چیزی است، از این روی قدرت دارد این حقایق را از کتم غیب به عرصه شهادت آورده و به فعلیت محض برساند که به نوعی آن را اظهار نماید.

بنابراین وجه تمایز و در عین حال وسعت معنایی «کلمه» نسبت به «بیان» در این است که «کلمه» به عنوان یک حقیقتِ ساری، شامل تمام سلسله مراتبِ تفصیلی ظهور است (هم ظهورات جزئی و ناقص و هم ظهورات تام)، اما «بیان» اصطلاحی مختص به عالی‌ترین افق ظهور است که در آن کلمه به «کشف تام» رسیده است. به زبان فلسفی، نسبت میان این دو، نسبت «حقیقتِ دارای مراتب» (کلمه) به «مرتبه کمالیه همان حقیقت» (بیان) است. از این رو، هر «بیانی» قطعاً کلمه است، اما هر کلمه‌ای (به دلیل امکانِ توقف در مراتب پایین‌تر ظهور) لزوماً مصداقِ بیان نیست. این تحلیل اثبات می‌کند که واژه «کلمه» در قرآن کریم، عام مطلق است که گسترده‌ترین دایره معنایی را در نظام زبانی وحی داراست.

۳-۳-۴- تفاوت لغت با کلمه

برخلاف تصور رایج که «لغت» را مترادف زبان یا کلمه می‌پندارد، واکاوی دقیق نشان می‌دهد که قرآن کریم آگاهانه از به کار بردن واژه «لغت» برای اشاره به «زبان» یا «سخن» پرهیز کرده است. ریشه این واژه از ماده (ل، غ، و) است و اگرچه خود واژه «لغت» در قرآن نیامده، اما مشتقات ریشه آن یازده بار تکرار شده که همگی دارای بار ارزشی منفی و به معنای «سخن بیهوده»، «باطل و بی‌اثر» هستند. (مؤمنون: ۳؛ فرقان: ۷۲). یک آیه نیز غیر مستقیم به این واژه اشاره دارد: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا» (مریم/۶۲) راغب اصفهانی در تعریف این ریشه می‌نویسد: «لغو در اموری که اعتنایی به آن‌ها نمی‌شود به کار می‌رود... و هر سخن زشت و ناپسندی، لغو است» (راغب، ۱۴۱۲: ۴۵۶/۲). تحلیل معناشناختی بیانگر آن است که «لغت» دلالت بر ماهیت زبان به عنوان ابزار هدایت یا بیان حقایق ندارد، بلکه به جنبه‌های زاید، قراردادی و فاقد غایتِ گفتار اشاره می‌کند؛ از این رو قرآن کریم برای کلام معنادار و هدفمند از این واژه استفاده نکرده است.

لازم به ذکر است، تفاوت «لغو» و «لفظ» در این است که لغو به هر عمل، گفتار و رفتار بیهوده‌ای اشاره دارد و لفظ تنها به هر صوتی که از زبان خارج می‌شود، گفته می‌شود.

حال در مقابل این محدودیت و بار منفی، واژه «کلمه» دارای چنان وسعت معنایی عظیمی است که به عنوان یک «عام مطلق» عمل می‌کند. کلمه نه تنها شامل حقایق قدسی و «کلمات طیبه» می‌شود، بلکه از منظر هستی‌شناسی، تمام انحای ابراز وجود را در بر می‌گیرد. بر این اساس، حتی «لغت» و سخنان لغو و بیهوده نیز، از آن جهت که در عالم خارج «وجود دارند»، «شنیده می‌شوند» و «اثری صوتی» دارند، در دایره وسیع «کلمه» جای می‌گیرند.

بنابراین رابطه این دو مفهوم در منطق قرآنی بدین گونه است: «لغت» به عنوان نازل‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مرتبه کلمه محسوب می‌شود که تنها پوسته‌ای مادی و صوتی دارد و از مغز معنا تهی است. نتیجه آنکه «کلمه» تمام طیف هستی و سخن را (از عالی‌ترین مرتبه وحی تا پایین‌ترین سطح لغویات) پوشش می‌دهد؛ اما قرآن با عدم کاربرد واژه «لغت» برای «زبان»، به انسان می‌آموزد که شأن زبان، فراتر از «لغت‌پردازی» و بازی با الفاظ (لغو) است و حقیقتِ زبان باید به مقام «کلمه» که بار معنایی و وجودی دارد، ارتقا یابد.

۳-۳-۵- تفاوت قول با کلمه

در تعریف واژه «قول» آمده است: «کلام یا هر لفظی که زبان آن را افشا می کند، تمام باشد یا ناقص» (فیروزآبادی ۱۴۲۰ ق، ۳/ ۶۰۴). راغب معنای قول و قیل را یکی می داند و آن را «حروفی می داند که به وسیله زبان ظاهر می شود مفرد باشد یا جمع، به چیزی هم که در نفس آدمی قبل از بیان کردن با لفظ متصور می شود نیز قول می گویند». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۸۸) بنابراین قول، سخن باطنی و همچنین ظاهری است و مختص انسان نیست، دیگر موجودات همچون خدا، ملائکه، انسان و موجودات طبیعی را شامل می شود؛ به عنوان مثال، گفت و گوهای حیوانات با یکدیگر مانند گفتار مورچه که در قرآن آمده است: «قالت ثملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون» (نمل: ۱۸) و همچنین گفتار ملائکه با خداوند مانند «قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا» (بقره: ۳۲)، قول ابلیس با خداوند مثل «قال انظرنی الی یوم یبعثون» (اعراف: ۱۴) و تعامل انسان ها با یکدیگر را در بر می گیرد. «قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» (سوره یوسف، آیه ۶۷)

پس «قول» همچون «کلمه و کلام» بر مفاهیمی همچون «بیان، گفتن و انتقال معنا» اشاره دارد، با این تفاوت که معنای «قول» برخلاف کلام، دلالت بر حکایت کردن دارد، شیخ طوسی در این باره می گوید: «تفاوت میان «قول» و «کلام» این است که «قول» بر حکایت (نقل سخن و بیان محتوای جمله) دلالت دارد، اما «کلام» این گونه نیست و به خود عمل سخن گفتن یا توصیف آن اشاره دارد، و حکایت (نقل سخن) بر سه وجه است، حکایت لفظ و معنا [با هم]؛ حکایت لفظ تنها؛ حکایت معنای تنها». (طوسی، بی تا: ۱۷۲/۲)، به عبارت دیگر هر گاه سخن از قول به میان می آید، در حال بیان و حکایت کلامی است که تحقق یافته است.

تفاوت دیگر آن در این است که واژه «قول» بیشتر بر فعل گفتن و گزارش و حکایت متمرکز است، ولی در «کلمه» علاوه بر فعل گفتن «کلم الله موسی تکلیما» (نساء/۱۶۵)، بر معانی دیگر از جمله مخلوقات نیز اشاره دارد، و فقط به الفاظ، محدود نمی شود: چه مخلوق عام «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جُنَّا مِثْلَهُ مَدَدًا» (کهف/۱۰۹) و چه مخلوق خاص همچون حضرت عیسی که خداوند او را کلمه الله نامید، زیرا که کلمه همان طور که گفته شد به معنای ابراز ما فی الضمیر است، پس واژه «قول» به طور خاص به گفتار اشاره دارد، در حالی که «کلمه» دلالت بر هر چیزی دارد که به صورت عینی و مادی یا معنوی ظاهر می شود.

به عبارت دیگر قال در قرآن فعل نسبت دادن و حکایت کردن است؛ چنان که می فرماید: «قالوا ربنا...» و «قُل»، یعنی معنا یا فعلی را برای مخاطب بازگفتن و نسبت دادن، نه اینکه خود منشأ تحقق خارجی باشد. این قول، فعل توجه و اسناد است، نه ایجاد. اما «کلمه» در قرآن، نام حقیقت محقق و وجودی است؛ «عیسی... کلمه منه»، یعنی تعیین یافته امر الهی در عالم. پس در آیه «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ» (مریم/۳۴)، «قول الحق» در مقام بیان و اسناد است؛ یعنی داوری حق الهی درباره حقیقت عیسی در برابر اقوال متعارض، نه توصیف نحوه وجود او. در مقابل، در آیه «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ» (نساء/۱۷۱)، «کلمه» ناظر به تحقق و تعیین وجودی است؛ یعنی حضرت عیسی علیه السلام، تحقق مستقیم امر الهی و مصداق «کلمات الله» است. بدین سان، «قول» در قرآن ناظر به مقام انتساب و حکایت حقیقت است، و «کلمه» ناظر به مقام پیدایش و وجود حقیقت؛ از این رو عیسی (ع) «موضوع قول حق» است، اما خود «کلمه خدا» است، نه «قول خدا». در «قال له کن فیکون» نیز، «قال» حکایت نسبت اراده الهی است، و «فیکون» ظهور همان کلمه؛ و همین است که مخلوقات «کلمات الله» اند، نه «أقوال» او.

از طرف دیگر در واژه «قول» حتما مخاطب خاص وجود دارد و متکلم متناسب با ظرفیت مخاطب سخن می گوید، «لامی» که بعد ماده «قال» بیان می شود و وجود آن چه در لفظ و چه در معنا، ضرورت دارد، اشاره به همان مخاطب خاص دارد: «إذ قال ربك للملائكة...» (بقره/۳۰)، «قال يا ابليس...» (حجر/۳۲)، ولی در واژه «کلمه»، نیازی به حضور مخاطب خاص نیست، و مخاطب علاوه بر شخص خاص... «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء: ۱۶۴)، عام هم می تواند باشد: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ.» (بقره: ۲۵۳) هم می تواند باشد و کلام با «حرف» محصور در کسی یا چیزی نیست، این تفکیک های معنایی بر فهم عمیق تر معانی موجود در متون دینی و ادبی تاثیر بسزایی دارد و فهم ما را از کاربردهای متنوع این واژه ها در قرآن غنی می کند.



نتیجه

بر اساس واکاوی معناشناختی و تحلیل سیاق آیات، نتایج بررسی گستره معنایی و کارکرد واژه «کلمه» در مقایسه با واژگان هم‌حوزه به شرح زیر تبیین می‌گردد:

۱. شمول مفهومی و مراتب تشکیکی: رابطه واژه «کلمه» با سایر مفاهیم (قول، لفظ، لسان و لغت) مترادفی نیست؛ بلکه «کلمه» به مثابه دایره‌ای محیط و گسترده است که سایر واژگان با رابطه «عام و خاص» و در رتبه‌های وجودی مختلف (مراتب تشکیکی) درون آن سامان یافته‌اند.

۲. جایگاه لایه‌های ابزاری و مادی (لغت، لفظ و لسان): در پایین‌ترین سطح گستره کلمه، «لغت» (به جهت هم‌ریشگی با لغو و دلالت بر سخنان کم‌ارزش) قرار دارد. در لایه‌های میانی، «لفظ» به عنوان پوسته صوتی و واحد مادی زبان، و «لسان» به عنوان ابزار و نظام نشانه‌ای، زیرمجموعه کلمه قرار می‌گیرند.

۳. جایگاه فعل ارتباطی (قول): «قول» نیز در درون دایره کلمه جای می‌گیرد، اما کارکرد و دامنه آن برخلاف کلمه، صرفاً محدود به فعل گفتار، گزارش‌های زبانی و مفاهمه است.

۴. جایگاه کمالی (بیان): در نقطه اوج و کمال دایره‌ی کلمه، مفهوم «بیان» قرار دارد. کارکرد بیان صرفاً ابزاری نیست، بلکه عالی‌ترین مرتبه ظهور کلمه و مقام «کشف تام» و ایضاح حقیقت است.

۵. گستره هستی‌شناختی و مراتب معنایی: کارکرد و شمول واژه «کلمه» در قرآن محدود به یک ابزار یا قرارداد زبانی صرف نیست؛ بلکه دارای مراتبی تشکیکی و گستره‌ای هستی‌شناسانه است که از اصوات مادی آغاز شده و تا حقایق فرامادی و وجودی (مانند اطلاق کلمه بر حضرت مسیح) امتداد می‌یابد. اثبات این شمول و جامعیت مفهومی در این پژوهش، زیربنای نظری لازم را برای بسط مباحث کلان‌تر (از جمله نظریه علم‌الکلمه) در پژوهش‌های آتی فراهم می‌سازد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

*قرآن کریم.

- [۱] ابن جنی، ابوالفتح عثمان (۱۹۵۲)، **الخصائص**، تحقیق: محمد علی النجار، بغداد، دارالشؤون العامة.
- [۲] ابن خلدون (۱۹۹۳)، **المقدمه**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۳] ابن عقیل، عبدالله (۱۳۸۷)، **شرح ابن عقیل**، تهران، انتشارات استقلال.
- [۴] ابن عربی، محی الدین (بی تا)، **الفتوحات المکیه**، بیروت، دار صادر.
- [۵] ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، **لسان العرب**، ۱۵ جلد، چاپ سوم، بیروت، دار صادر.
- [۶] ایازی، محمدعلی (۱۳۸۶)، **تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی**، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- [۷] ایازی، سید محمدعلی؛ پاکتچی، احمد؛ صادق نیا، سهراب؛ صراف، زهرا؛ واله، حسین؛ عباسی، مهرداد؛ فنایی، ابوالقاسم (۱۴۰۴)، **مباحثاتی در تفسیر پژوهشی قرآن**، به کوشش: زهرا اخوان صراف، تهران، نشر کرگدن.
- [۸] پالمر، فرانک ر. (۱۳۷۴)، **نگاهی تازه به معناشناسی**، ترجمه کوروش صفوی، تهران، نشر مرکز.
- [۹] حسینی همدانی، محمد (۱۴۰۴)، **انوار درخشان در تفسیر قرآن**، تهران، لطفی.
- [۱۰] حقی، اسماعیل بن مصطفی (بی تا)، **تفسیر روح البیان**، دار الفکر.
- [۱۱] خمینی، روح الله (۱۳۸۵)، **تقریرات فلسفه امام خمینی**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۱۲] خمینی، روح الله (۱۳۸۵)، **صحیفه: مجموعه آثار امام خمینی**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۱۳] راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، **مفردات ألفاظ القرآن**، ۱ جلد، چاپ اول، بیروت، دار القلم.
- [۱۴] سامرائی، صالح (۲۰۰۷)، **معانی النحو**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۱۵] سید مرتضی، علی بن حسین (۱۴۳۱)، **تفسیر الشریف المرتضی**، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- [۱۶] سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۲۰۱۸)، **البهجه المرضیه فی شرح الالفیه**، ترکیه، مکتبه الإرشاد.
- [۱۷] صدرالمتألهین، محمد (۱۹۸۱)، **الحکمه المتعالیه فی الأسفار الأربعة**، چاپ سوم، بیروت، دارالإحیاء.
- [۱۸] صفوی، کوروش (۱۳۹۱)، **آشنایی با زبان شناسی در مطالعات ادب فارسی**، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- [۱۹] صفوی، کوروش (۱۳۹۷)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، سوره مهر.
- [۲۰] طباطبائی، محمدحسین (۱۳۵۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات.
- [۲۱] طبرسی، حسن (۱۳۳۹)، مجمع البیان، تصحیح و تعلیق: سید هاشم الرسولی المحلاتی، تهران، مکتبه‌ی العلمیه‌ی الاسلامیه.
- [۲۲] طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۸)، مجمع البیان، دار المعرفه.
- [۲۳] طنطاوی، بن جوهری (۱۴۲۵)، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، دار الکتب العلمیه.
- [۲۴] طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربی.
- [۲۵] عظیمه، صالح (۱۳۸۰)، معنانشناسی واژگان قرآن، مشهد، آستان قدس رضوی.
- [۲۶] فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، کتاب العین، چاپ دوم، قم، هجرت.
- [۲۷] فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۵)، القاموس المحیط، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۲۸] قائمی‌نیا (۱۴۰۰)، موافقت معنایی (موافقت گشتاری، موافقت تعبیری، موافقت فرانقشی)، مشهد، آستان قدس رضوی.
- [۲۹] قرشی، علی‌اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۳۰] مغراوی، محمد (۱۴۳۵)، التدبر و البیان فی تفسیر القرآن بصحیح السنن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی